جلسه 350

دوشنبه 04/03/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

یک نکته ای راجع به واجب کفائی مانده عرض کنم:

آن فرعی که ما مطرح کردیم که اگر مکلف خودش متمکن نباشد از تطهیر مسجد، آیا لازم است به دیگری اعلام کند تا او تطهیر کند مسجد را؟ ما عرض کردیم طبق مبنای آقای بروجردی وآقای صدر لازم است اعلام، چون طبیعی تطهیر مسجد بر این مکلف واجب است. یعنی اعم از فعل خودش یا فعل غیر. و این مکلف می تواند کاری بکند که این طبیعی موجود بشود به اینکه دیگری را ترغیب کند به این کار. ولی طبق مبنای کسانی که واجب کفائی را می گویند وجوب الفعل علی المکلف مشروطا بترک الغیر، واجب است تطهیر مسجد بر زید إذا لم یطهره الآخرون، باید بگویند وقتی زید عاجز است از تطهیر مسجد، "لایکلف الله نفسا الا وسعها"، چه الزامی هست به دیگران اعلام کنند؟ اگر دیگران تطهیر نکنند بر من واجب است تطهیر مسجد، اما بشرط القدرة.

با این مطلب ما متأسفانه در فقه برخورد دیگری شده است. کسانی که مثل آقای بروجردی ره و آقای صدر ره باید در آن مسأله که در عروه 4/311 (چاپ جامعه مدرسین) مسأله 19 آقای بروجردی ره فرموده است اعلام غیر لازم نیست. چون صاحب عروه دارد که: هل یجب اعلام الغیر إذا لم یتمکن من الازالة؟ الظاهر العدم (یعنی ظاهر این است که واجب نیست) إذا کان لا یوجب الهتک. والا فهو الاحوط. آقای بروجردی حاشیه نزده اند، آقای صدر در شرح عروه تأیید کرده اند صاحب عروه را.

خب جناب آقای بروجردی وآقای صدر! شما که قائلید که طبیعی تطهیر مسجد بر عهده زید آمده است اعم از فعل خودش یا فعل غیر، و این زید می تواند با ترغیب، با اعلام کاری کند که این طبیعی تطهیر مسجد محقق بشود. فرض این است که شما می گوئید جامع تطهیر مسجد واجب است، وبر این جامع قادری. تطهیر مباشری که بر عهده شما نیامد. واجب کفائی به نظر آقای بروجردی و آقای صدر عبارت بود از طبیعی تطهیر مسجد نه تطهیر مسجد توسط شما. طبیعی فعل اعم از فعل خودت یا فعل دیگری.

و جالب این است خود آقای صدر در تعبدی وتوصلی گفت فعل غیر مقدور من است. با ترغیب، با تشویق به دیگری می گویم این کار را انجام بده. ولو او این کار را انجام بدهد و او تطهیر کند مسجد را، نمی گویند من تطهیر کردم مسجد را. نه، می گویند خادم تطهیر کرد مسجد را. اما بالاخره تطهیر مسجد توسط خادم در اختیار من است به این نحو که من رفتم به او گفتم و او را تشویق کردم.

سؤال وجواب: فرض این است که شما می دانید اگر بروید به خادم مسجد بگوئید او می رود تطهیر می کند. اگر شک دارید می شود شک در قدرت. حداقل این است که پول بدهید روی سبیل شاه نقاره بزنید. پول بدهید به خادم مسجد چرا نرود.

سؤال وجواب: بله قدرت که اگر اعلام بکنیم او انجام بدهد ولو با تشویق یا تخویف.

و از طرف دیگر؛ آقای خوئی ره که باید طبق مبنایش بگوید لا یجب الاعلام چون تکلیف مشروط به قدرت است، من بخواهم مکلف بشوم به تطهیر مسجد توسط خودم، خب من قادر نیستم. احد المکلفین که واجب است تطهیر مسجد کند خب تکلیف مشروط به قدرت است، احد المکلفینی که قادر است تطهیر کند مسجد را بر او واجب است، من که قادر نیستم تطهیر کنم مسجد را.

ولی آمده در این مسأله عروه فرموده: اینکه صاحب عروه گفت اعلام غیر واجب نیست فیه اشکال بل منع، اعلام واجب است. چرا؟ چون غرض شارع را فهمیدیم. غرض شارع این است که مسجد نجس نماند.

اقول: جناب آقای خوئی! از کجا غرض لزومی شارع را فهمیدید. به قول خودتان کاشف از غرض خطاب امر است. یکوقت هتک لازم می آید بله. اما اگر هتک لازم نمی آید از کجا غرض لزومی شارع را فهمیدیم که ما که نمی توانیم مسجد را تطهیر کنیم پس اعلام کنیم؟

یا مثلا یک شخصی وارد می شود بر جماعتی می گوید سلام علیکم. واجب کفائی است جواب سلام او. من صدایم گرفته نمی توانم جواب بدهم، آیا واجب است به کناردستی ام بگویم آقا سلام کرد جوابش بده؟ چه لزومی دارد؟ من که نمی توانم جواب سلام بدهم، طبق مبنای آقای خوئی از کجا ما کشف کنیم غرض را که جواب سلام این آقا نباید روی زمین بماند؟

 آقای خوئی بارها تأکید کرده گفته است که عاجز مکلف نیست. این را از بنده داشته باشید. آن مواردی که میگوید قدرت شرط تنجز است توضیحی دارد که ما قبلا عرض کردیم. ایشان اصلا در فقه مشیش این است. به قول آقای صدر یک جا در فقه پیدا کنید که آقای خوئی برخلاف این مشی عمل کرده باشد که قدرت شرط تکلیف است. یکجا در فقه بگوید قدرت شرط تکلیف نیست وشرط تنجز است ما سراغ نداریم، آقای صدر هم می گوید ما سراغ نداریم.

سؤال وجواب: اصلا خطاب تکلیف شامل عاجز از متعلق نمی شود. بله تکلیف در حق او فعلی نیست، یعنی گفته اند القادر یفعل کذا. یعنی اصلا انشاء رفته است روی قادر. صریح کلام آقای خوئی در بحث تزاحم در اصول این است. در فقه هم مکرر این را بیان کرده است. اگر خلاف این را شما از آقای خوئی دیدید او قابل توجیه است و ما توجیه کردیم. و آقای صدر هم می گوید هیچ کجا در فقه آقای خوئی از این روش فقهی عدول نکرده است که قدرت شرط تکلیف است و نه شرط تنجز.

سؤال: می شود گفت آقای خوئی ره قائلند که در سیره عقلاء و اینها فقط شرط تنجیز است، اما در خطابات شرعیه آنها شرعا مقیدند به قدرت بخاطر لا یکلف الله نفسا الا وسعها.

جواب: ایشان تکلیف عاجز را لغو می داند. این را صریحا می گوید. عاجز از صرف الوجود واجب تکلیفش لغو است، در فقه هم مشی اش این است، در اصول هم در بحث تزاحم صریحا این را فرموده است.

خب من عاجزم از جواب سلام. آقا غرض مولا را کشف کردیم که باید جواب سلام این مؤمن داده شود، از کجا کشف کردید؟ خب تکلیف مشروط به قدرت است، من عاجزم تکلیف ندارم، دیگران هم تکلیف دارند عمل کنند، منتهی دیگران چون جاهلند به موضوع یا ناسی هستند، جواب سلام نمی دهند، فقط من شنیدم که این آقا سلام کرد، من هم متأسفانه نمی توانم جواب سلام این را بدهم، کجا غرض شارع را احراز کردیم که اعلام کن به دیگران که آنها جواب سلام بدهند؟ بله طبق نظر آقای بروجردی وآقای صدر لازم است. چون طبیعی جواب سلام بر عهده این گروه آمده است نه جواب سلام توسط خود این مکلف.

ولی آن کسی که مبنایش در اصول این است که باید بگوید اعلام لازمه، در فقه نگفته. و آن کسی که مبنایش در اصول نتیجه اش این است که اعلام لازم نیست، در فقه آمده فرموده اعلام لازم است.

سؤال وجواب: مرحوم آقای حکیم در مستمسک فرموده است که باید اعلام کرد به غیر که تطهیر کن مسجد را، چون اگر او تطهیر کند عرفا می گویند تو تطهیر کردی. خود آقای صدر این را جواب داده ما هم قبلا جواب دادیم که نخیر، اعلام به خادم مسجد بکنم که او مسجد را تطهیر بکند باعث نمی شود که عرف به من بگوید أنت طهّرت المسجد. اما طبیعی تطهیر مسجد به نظر آقای صدر به عهده مکلف آمده است، اعم از فعل مستند به خودش یا فعل غیر تبرعا.

سؤال وجواب: در تعبدی و توصلی در سقوط واجب به فعل غیر صریحا می گوید فعل غیر تبرعا مصداق آن واجب کفائی است ولو مستند به شما نباشد. چون طبیعی فعل واجب شده است. اگر دیگری برود دفن میت بکند مگر من گفتم برو دفن میت بکن، خودش رفت دفن میت کرد. آقای صدر می گوید واجب شما هم حاصل شد چون طبیعی دفن میت را از شما خواسته بودند خب این هم دفن میت، ولو مستند به شما نیست.

مبنا این است، خب طبق این مبنا اگر شما می توانید کاری بکنید که دیگری ترغیب شود دفن میت کند باید این کار را انجام بدهید. ولی متأسفانه ایشان در فقه به این مطلب یا ملتفت نبوده یا مع الالتفات فتوی نداده است که خلاف مبنای اصولی خودش هست.

## واجب مضیق و موسع

یقع الکلام فی الواجب المضیق و الموسع.

آقایان تقسم کرده اند واجب را به واجب موقت و واجب غیر موقت.

واجب غیر موقت مثل قضاء نماز که بعد از خروج وقت قضاء نماز واجب است عند الفوت و موقت هم نیست.

قسم دوم واجب موقت است. واجب موقت هم گاهی مضیق است، مثل روزه ماه رمضان. گاهی موسع است، مثل نمازهای یومیه.

فرقشان این است که زمانی که شرعا مقرر شده است برای صوم، من طلوع الفجر الی غروب اللیل است. و این زمان اوسع نیست از زمان امتثال خارجی. زمان مقرر شرعی برای صوم شهر رمضان اوسع نیست از زمان امتثال خارجی. اما اگر شارع بگوید صم یوما من هذا الاسبوع، اینجا نخیر، واجب می شود واجب موسع. چون زمان مقرر برای امتثال یک هفته است، اما زمان امتثال خارجی یک روز است، حالا می توانی روز شنبه روزه بگیری، می توانی بگذاری روز جمعه آخر هفته روزه بگیری.

 اشکالاتی مطرح شده، بعضی ها آمده اند گفته اند واجب موسع محال است. چرا؟ برای اینکه این چه وجوبی است که اول وقت می گویند نماز واجب است ولی می توانی ترک کنی نماز را تا آخر وقت. این چه وجوبی است؟ این اشکالها دیگر کهنه شده است. مگر بنا بود وجوب نماز در اول وقت برود روی صلاة فی اول الوقت؟ وجوب نماز رفته است روی طبیعی نماز و شما ترخیص نداری در ترک این طبیعی. وجوب که نرفته روی نماز در اول وقت تا شما بگوئی این چه وجوبی است که با ترخیص در ترک می خواهد جمع بشود. وجوب رفته است روی طبیعی الصلاة ما بین الحدین، ونسبت به این ترخیص در ترک نداریم.

بعضی ها هم اشکال گرفته اند در امکان واجب مضیق. گفته اند وجوب که می آید باید یک زمانی بگذرد تا مکلف علم پیدا کند به این وجوب، تصور کند فائده امتثال این وجوب را، تصدیق کند به این فائده، بعد امتثال کند. لااقل از زمان وجوب تا زمان امتثال یک دقیقه یا کمتر یا بیشتر باید فاصله بشود که آدم بتواند علم به وجوب پیدا کند، تصور کند فائده امتثال را، تصدیق کند به فائده امتثال، بعد امتثال کند. پس باید حتما وجوب قبل از زمان امتثال باشد نه مقارن با زمان امتثال. اگر بنا است وجوب صوم از اذان صبح بیاید و امتثالش هم از اذان صبح باشد این محال است. چون یلزم تقدم الوجوب علی الواجب.

سؤال وجواب: وجوب برای این آمده است که شما را تحریک کند نحو الامتثال. مقارن با وجوب که نمی شود امتثال محقق بشود.

این اشکال را مرحوم آخوند به مناسبت واجب معلق مطرح کرده است که باید زمان وجوب قبل از زمان واجب باشد.

اقول: ولی برفرض این اشکال درست باشد، ربطی به بحث واجب مضیق ندارد. چون اتفاقا در این مثال صوم می گویند وجوب از اول شب می آید. یا از اول ماه رمضان می آید. آقای خوئی ره می گوید وجوب صوم نسبت به سی روز ماه رمضان از شب اول ماه رمضان می آید. "فمن شهد منکم الشهر فلیصمه". ولی صوم شهر رمضان واجب مضیق است. چرا؟ برای اینکه زمان مقرر برای واجب اوسع نیست از زمان امتثال. ما نگفتیم زمان وجوب زودتر نباشد. خب زودتر باشد ما که بخیل نیستیم. اصلا وجوب صوم از اول ماه رمضان می آید، ولی وجوب صوم وجوب مضیق است، چون گفته اند فردا از اذن صبح تا غروب آفتاب امساک کن. زمان مقرر شرعی برای صوم بیشتر از زمان اتیان و امتثال خارجی صوم نیست. فرق می کند با اینکه می گویند نماز بخوان بعد از اذان ظهر تا قبل از غروب آفتاب. خب زمان مقرر هفت ساعت است ولی زمان نماز من وشما هشت دقیقه است، این هشت دقیقه را می توانیم هر وقت از این هفت ساعت انتخاب کنیم.

وانگهی، آخه این هم شد اشکال که حتما باید زمان وجوب سابق باشد بر زمان امتثال؟ چه لزومی دارد؟ آدم از قبل تصور می کند. مخصوصا که جعل شارع که زودتر است مجعول این است که مثلا هنگام اذان صبح واجب است صوم. برفرض وجوب صوم از اذان صبح بیاید، خب جعل شارع که قبلا صادر شده است. گفته إذا طلع الفجر فیجب الصوم. شما قبلش تصور کردید وجوب صوم را عند طلوع الفجر. اصلا وجوب صوم بگوئید عند طلوع الفجر است. تصورش کردید، تصدیق به فائده اش کردید، تا اذان صبح می گویند هم وجوب فعلی می شود و هم شما امتثال واجب می کنید.

اصلا تأخر امتثال از وجوب تأخر رتبی است نه تأخر زمانی. تأخر رتبی است وجوب هست پس امتثال به دنبال آن می آید. مثل تأخر معلول از علت است که تأخر رتبی است.

این اشکالها انصافا اشکالهای ضعیفی است که نباید به آنها اهمیت داد.

### قضاء به امر جدید است یا تابع اداء است؟

ولذا وارد بحث اصلی بشویم که در واجب موقت یک بحث مهمی مطرح شده است و آن این است که هل القضاء بأمر جدید أو أن القضاء تابع للأداء؟

این بحث، بحث مهمی است.

#### قول اول

مشهور گفته اند قضاء به امر جدید است. یعنی اگر نباشد دلیل خاص بر وجوب قضاء، ما از دلیل واجب موقت نمی توانیم وجوب قضاء را استفاده کنیم. حالا شارع گفت صل فی الوقت، این فقط وجوب اداء صلاة فی الوقت را بیان می کند. اما اگر نماز در وقت نخواندید، اینکه بعد از خروج وقت آیا قضاء آن واجب است یا واجب نیست، وجوب قضاء نیاز به امر جدید دارد.

ولکن هنا شبهة قویة: شبهه قویه این است که اگر ما یک خطاب داشتیم، یک خطاب واحد می گفت صل فی الوقت، این مطلب درست بود که خطاب واحد متضمن یک وجوب است که رفته است روی نماز در وقت. اما وجوب نماز در خارج وقت دلیل ندارد.

ولکن اگر خطاب توقیت منفصل باشد از خطاب وجوب اصل نماز. یک دلیل می گوید صل، یک دلیل دیگر می گوید صل فی الوقت. اینجا شبهه قویه هست که آقا چرا شما صل را حمل می کنید بر صل فی الوقت؟ چرا حمل مطلق بر مقید می کنید؟ کسانی که آمده اند گفته اند قضاء به امر جدید است، اینها این کار را کرده اند که می گویند: اگر یک خطابی باشد که صل، یک خطاب دیگری باشد صل فی الوقت، ما از باب حمل مطلق بر مقید می گوئیم مراد از خطاب صل این است که صل فی الوقت. ولذا کأنه می شود خطاب واحد. چه جور اگر خطاب واحد می گفت صل فی الوقت ما بیش از یک وجوب نمی فهمیدیم و آن وجوب رفته بود روی صلاة فی الوقت، ولذا نماز خارج وقت نیاز به امر جدید داشت، مشهور می گویند حمل مطلق بر مقید اقتضاء می کند اگر دو خطاب هم بود همین کار را بکنیم. مثل اینکه در بحث مطلق ومقید گفته اند اگر یک خطابی گفت اعتق رقبة، خطاب دیگری گفت أعتق رقبة مؤمنة، حمل می کنیم خطاب أعتق رقبة را بر أعتق رقبة مؤمنة. یک وجوب هست آن هم رفته روی عتق رقبه مؤمنه. اینجا هم همین را می گویند، صل حمل می شود بر صل فی الوقت.

ولی این مطلب واضح نیست. اگر این خطاب صل فی الوقت لسانش لسان شرطیت بود، می گفت لا صلاة الا فی الوقت، بله حرفی نداشتیم. اما لسان صل فی الوقت لسان امر به حصه است. امر به صلاة فی الوقت است. لسان صل هم امر به طبیعت صلاة است. از کجا شما می گوئید ما یک امر داریم؟

در همان أعتق رقبة وأعتق رقبة مؤمنة آنجا هم می گوئیم از کجا شما می گوئید یک وجوب داریم و این یک وجوب حتما رفته است روی عتق رقبه مؤمنه؟ نه، شاید تعدد مطلوب است. شاید در أعتق رقبة وأعتق رقبة مؤمنة واقعا مولا دو امر دارد، یک امر به طبیعت عتق رقبه و یک امر به حصه ای از آن که عتق رقبه مؤمنه است. به جوری که اگر شما بروید عتق رقبه مؤمنه بکنید هر دو امر را امتثال کردید. چون هم عتق رقبه کردید و هم عتق رقبه مؤمنه کردید. ولی اگر بروید عتق رقبه کافره بکنید، امر به طبیعت را امتثال کردید اما امر به حصه را هنوز امتثال نکردید.

مشهور می گویند نه، ما باید حمل کنیم أعتق رقبة را بر عتق رقبه مؤمنه. در این بحث هم می گویند باید صل را حمل کنیم بر صل فی الوقت.

ما می گوئیم چرا؟! احتمال نمی دهید دو تا وجوب باشد؟ تعدد مطلوب باشد؟ مثل شوهری که در هنگام بیرون آمدن از منزل به همسرش می گوید نهار بپزید، بعدش هم می گوید چلومرغ بپزید. تعدد مطلوب است. اگر این خانم اصلا نهار نپزد دو تا امر را عصیان کرده است. اگر نهار بپزد ولی آبگوشت یا آش بپزد، امر به طبیعت نهار پختن را امتثال کرده، امر به حصه را عصیان کرده است. خب ایها المشهور احتمال این معنا را می دهید یا نمی دهید؟. یک خطاب می گوید نماز بخوان، یک خطاب می گوید نماز بخوان بین الطلوعین، شاید تعدد مطلوب است. یک خطاب می گوید نماز آیات بخوانید، خطاب دیگر می گوید وقتی زلزله شد فورا نماز آیات بخوانید، شاید تعدد مطلوب است. فوریت یک مطلوب واصل نماز آیات مطلوب دیگر. اطلاق خطاب صل می گوید امر داریم به طبیعت صلاة، اطلاق صل فی الوقت می گوید امر داریم به صلاة فی الوقت، و ما احتمال تعدد امر را می دهیم. اگر از خارج شما می دانید که یک امر بیشتر نیست، ما با شما حرفی نداریم. ولی بینکم و بین الله احتمال نمی دهید که دو امر باشد، دو وجوب باشد که یکی رفته روی طبیعت و یکی رفته روی حصه؟ چرا احتمال نمی دهید؟

وعجیب است از مرحوم آقای صدر، خود آقای صدر در بحث مطلق و مقید از کسانی است که در مقابل آقای خوئی ره ایستاده، می گوید جناب آقای خوئی! چرا حمل می کنید أعتق رقبة را بر أعتق رقبة مؤمنة؟ ما احتمال تعدد وجوب می دهیم. یک وجوب رفته است روی طبییعت و یک وجوب رفته روی حصه. و مادامی که احتمال تعدد وجوب می دهیم لا وجه لحمل المطلق علی المقید. در جائی که مطلق ومقید متوافقین هستند یعنی هر دو مثبتین هستند، نه اینکه یکی بگوید أعتق رقبة و دیگری بگوید لاتعتق رقبة کافرة. نه، او می گوید أعتق رقبة، آن هم می گوید أعتق رقبة مؤمنة. وجالب این است که آقای صدر در آن بحث نسبت می دهد به مشهور. میگوید مشهور هم حرف ما را می زنند. مشهور هم می گویند لا وجه لحمل المطلق علی المقید.

می گوئیم جناب آقای صدر! حالا مشهور را کار نداریم چه می گویند، شما که معلوم شد چه می گوئید، می گوئید لا وجه لحمل المطلق علی المقید. چه جور شد در این بحث اصلا می گوئی این فرض خارج از محل نزاع است؟ اصلا محل نزاع همین است. محل نزاع همین است که اگر ما خطاب صل داشتیم، خطاب صل فی الوقت داشتیم، حمل کنیم خطاب صل را بر صل فی الوقت ونتیجه این می شود که قضاء باید به امر جدید باشد.

سؤال وجواب: اگر صل فی الوقت بود که واضح است خطاب واحد است رفته روی صلاة فی الوقت. ... مسلم وقت قید است، مسلم امر رفته روی صلاة فی الوقت. اگر خطاب واحد است که لاینبغی لاحد که بیاید بگوید از خطاب واحد صل فی الوقت من دو امر بیرون می آورم، یک امر به طبیعت صلاة و امر دیگر به صلاة فی الوقت. بحث در جائی است که دو تا امر است، یک امر می گوید صل، یک امر می گوید صل فی الوقت.

خب جناب آقای صدر! اینکه این را اصلا بحث نکنی، بگوئی خارج از محل نزاع در مسأله است، این درست نیست. اصلا محل نزاع همین است. چرا؟ برای اینکه همینجا را آقای خوئی آمده گفته تعدد امر معقول نیست. چرا؟ برای اینکه اگر مولا تعدد ملاک می بیند یک ملاک را در طبیعی نماز و ملاک دیگر را در نماز در وقت، راه معقول این است که ترتبی امر کند، بگوید صل فی الوقت، إن لم تصل فی الوقت فصل خارج الوقت. اما دو تا امر در عرض هم که صل فی الوقت و صل، معقول نیست. این مطلب را آقای خوئی در مطلق ومقید در مثال أعتق رقبة وأعتق رقبة مؤمنة صریحا گفته است. گفته معقول نیست جمع بین دو امر در عرض هم. راه معقول این است که بگویند أعتق رقبة مؤمنة، إن لم تعتق رقبة مؤمنة فأعتق رقبة کافرة. چرا؟ برای اینکه می گوید اگر شما عتق رقبه مؤمنه بکنی، امتثال کرده ای. یک عتق رقبه مؤمنه کافی است. ملاک بطور کامل استیفاء شد.

پس اگر همین أعتق رقبة مؤمنة کافی است برای بعث شما، نیازی نیست به امر به عتق رقبه بطور مطلق. پس امر به عتق رقبه برای کسانی است که امر به عتق رقبه مؤمنه محرک آنها نباشد. والا شما که آدم متدین وخوبی هستی، به شما اگر بگویند أعتق رقبة مؤمنة سریع می روی عتق رقبه مؤمنه می کنی. به شما بگویند أعتق رقبة چه خاصیتی دارد؟ أعتق رقبة را باید به کسانی بگویند که امتثال نمی کنند امر به عتق رقبه مؤمنه را. می شود امر به عتق رقبه علی نحو الترتب.

آقای سیستانی هم با یک درجه تخفیف می گوید معقول هست تعدد امر، ولی عقلائی نیست. آقای خوئی می گوید معقول نیست. چون می گوید وقتی شما امتثال می کنید عتق رقبه مؤمنه را، لغو است که بیایند برای شما بگویند أعتق رقبة. باید به آنهایی بگویند أعتق رقبة که امتثال نمی کنند امر به عتق رقبه مؤمنه را. بگویند من لا یعتق رقبة مؤمنة فلیعتق رقبة کافرة.

سؤال: اگر لغو است پس عقلائی نیست. جواب: نه، لغو لا یصدر من الحکیم و یقبح صدوره من الحکیم عقلا.

ولی آقای سیستانی با یک درجه تخفیف می گویند نه، معقول هست، عقلائی نیست. عقلاء این کار را نمی کنند. مثلا در همان مثال شوهر عقلائی نیست که بگویند یک واجب این است که نهار بپزی، واجب دیگر این است که چلومرغ بپزی. نه، می گوید چلومرغ بپزی، اگر چلومرغ نمی پزی یک غذای دیگر بپز. گوشت سفید بخر، اگر گوشت سفید نمی خری گوشت قرمز بخر. بالاخره نهار بی گوشت نباشد. عقلائی اش این است.

بنابر این نظر باید حمل مطلق بر مقید کنیم. چرا؟ برای اینکه عقلائی نیست تعدد امر. صل و صل فی الوقت تعدد امر عقلائی نیست به قول آقای سیستانی یا معقول نیست به قول آقای خوئی ره. حمل مطلق بر مقید می کنیم.

اما ما تبعا أو وفاقا للسید الصدر فی بحث المطلق والمقید گفتیم نه، هم عقلی است و هم عقلائی است. تعدد مطلوب است. واقعا ما دو چیز می خواهیم. ما در اینجا ملتزمیم به تعدد امر و ملتزمیم در این مثال قضاء تابع اداء است، یعنی اگر شما در وقت نماز نخواندی خود خطاب صل اگر اطلاق داشت و مهمل نبود خود خطاب صل متکفل بیان وجوب قضاء خارج وقت هم هست.

الا أننا لم نجد مسئلة فقهیة تترتب علی هذه المسئلة خارجا. بحث اصولی خوبی است ولی ما در فقه تا حالا موردی پیدا نکردیم که این نزاع ما با آقایان عملا منشأ اختلاف در نظر فقهی بشود. بقیة الکلام انشاءالله روز شنبه.